عنوان مقاله: چند سند تاریخی

نویسنده : نصیری، محمد رضا

3-امراء دودمان غوری

بسطام

بگفته‏ی جوزجانی بسطام یکی از پسران ضحاک بوده که‏ پیش از رفتن شنسب،به غور حکومت هندوستان و بنابروایتی‏ امارت غور را نیز بدست آورده است.مؤلف نامبرده سپس شرحی‏ درباره زدوخوردهای فریدون با ضحاک بمیان آورده و در میان‏ آن زدوخوردها نامی از بسطام نیز بمیان کشیده و چنین می‏نویسد که فریدون لشکری گران برای سرکوبی بسطام به هندوستان‏ فرستاد.بسطام که تاب مقاومت نداشت بطرف شقنان‏37رفت.

فریدون سپاهیانی به تعقیب او فرستاد و بسطام ناچار شد به‏ مناطق کوهستانی غور فرار کند.با استقرار بسطام در غور نخستین پایه حکومت این سلسله در این ناحیه نهاده میشود.در مورد اولین کسی از این دودمان که در ناحیهء غور مستقر گردیده، روایت دیگری نیز وجود دارد که برای جلوگیری از طول کلام از بیان آن خودداری میشود.38درهرحال امرای شنسبی از تخمهء بسطام بود و آنها را به چهار دسته تقسیم کرده‏اند.

1-سلاطین غور2-سلاطین بامیان 3-سلاطین غزنه 4-سلاطین‏ شنسبی هند نگارنده در این بحث تنها درباره سلاطین و امرای‏ غور گفتگو بعمل آورده و در ضمن که گاهی هم به سلاطین بامیان، غزنه و هند اشاره مینماید.

تاریخ‏نویسان،پادشاهان غور را معمولا از امیر فولاد غوری‏ شنسبی آغاز کرده و تعداد آنها را به بیست و دو تن رسانیده و (37)-در حدود العالم«شکنان»آمده است و اکنون آنرا اشغنان میگویند(جوزجانی ج 1 ص 321).

(38)-برای آگاهی بیشتر درباره این روایت ر ک(جوزجانی ج 1 ص 322 و همچنین میرخواند ج 4 ص 31-630).

در آن نام سلطان علاء الدین محمد بن ابی علی را دو بار قلمداد کرده‏اند.از جمله جوزجانی یکبار نام او را بعنوان هیجدمین‏ سلطان‏39و یکبار هم بعنوان بیست و دومین سلطان نام برده است.40

با این حساب شماره این امراء به بیست و یک نفر میرسد. ولی از طرف دیگر در اغلب کتب و یا مقالاتی که درباره امرای‏ مزبور نوشته است،نام سیف الدین سوری را جزء سلاطین غور ذکر نکرده بلکه نام او را یا از یاد برده‏اند و یا آنکه فقط جزو سلاطین غزنه آورده‏اند،در صورتیکه سیف الدین سوری را میبایست‏ اولین سلطانی دانست که در ناحیه غور حکومت مستقل و پابرجائی‏ بوجود آورده است و بگفته جوزجانی«اول کسی از این خاندان‏ (که)اسم سلطنت گرفت سلطان سوری بود...ذکر او در طبقه‏ دیگر در ابتداء ذکر سلاطین غزنین کرده آید و اللّه الموفق».41

نویسنده مزبور در چند صفحه بعد مجددا به این مطلب‏ اشاره کرده و می‏نویسد«الاول السلطان سیف الدین سوی... و اول کسی که از این دودمان بر وی اسم سلطان اطلاق کردند او بود..»42و بگفته معین الدین محمد الزمجی اسفزاری«سلطان سوری‏ جد سلاطین غور است.»43

درهرحال همانطوریکه بدان اشاره شد،نگارنده بنیانگذار سلطنت در دودمان غوری را سیف الدین سوری میداند لذا نیاکان‏ او را همچنانکه تاریخ‏نویسان،بویژه جوزجانی،نوشته‏اند و بیشتر شرح زندگانی و حکومتشان را با افسانه توأم کرده‏اند به‏طور اختصار نام میبرد:

(39)-الثامن عشر الملک الحاجی علاء الدین محمد بن علی بن الحسن الشنسبی(جوزجانی ص 369).

(40)-الثامن و العشرون(السلطان علاء الدین محمد بن ابی علی ختم الملوک(جوزجانی ج 1 ص 382).

(41)-همان منبع ص 336.

(42)-همان منبع ص 393.

(43)-زمجی،نخستین بخش ص 245.

امیر فولاد غوری شنسبی

یکی از پسران ملک شنسب بن خرنگ بوده و از حوادث مهم‏ زمان وی قیام رادمرد ایرانی ابو مسلم است و بگفتهء جوزجانی‏ امیر فولاد سپاهیان غور را بمدد ابو مسلم فرستاده است.

امیر بنجی نهاران شنسبی

بگفته جوزجانی این امیر بر اثر اختلافی که بسبب حکومت‏ غور با قبیله شیثانیان‏44داشت ناچار شده بود که همراه شیث بن‏ بهرام برای رفع آن اختلاف بنزد هارون الرشید(193-170 هـ ق) برود.هارون الرشید بسبب کاردانی و دانستن آداب امارت، حکومت غور را حواله امیر بنجی نهاران کرد و پهلوانی لشکر ممالک غور را به شیث بن بهرام سپرد.

از اتفاق های جالب آنکه امیر بنجی نهاران و شیث بن بهرام‏ در این سفر یعنی در حضور هارون الرشید بدین اسلام مشرف شده‏ و سپس بجانب غور بازگشته‏اند.45

از آن زمان ببعد لقب سلاطین شنسبانی برای این خاندان‏ جنبه رسمی بخود گرفت.

امیر سوری بن محمد

پس از امیر بنجی-که تاریخ مرگ او معلوم نیست-چنان‏ بنظر میرسد که اوضاع سرزمین غور چندان مناسب نبوده و (44)-به لفظ غوریان شیث راشیش میگفته و مینوشته‏اند(جوزجانی ج اول ص 325).

(45)-همان منبع ص 326 موفقیت امیر بنجی نهاران در این سفر بسبب راهنمائی یکنفر یهودی بوده است.نامبرده راه و رسم بازیافتن بخدمت خلیفه و ادای احترامات را بوی یاد داده‏ بود تا بدان وسیله مورد لطف و مرحمت هارون الرشید قرار بگیرد.ر ک

Gnoli,Gherardo:Le Iscrizioni giudeo-Persiane del Gur,Rom 1964,p.7. و جوزجانی ج 1 ص 326-325.

حکومت مستقلی در آنجا وجود نداشته است.تنها چیزی که ما از آن دوره،تا بحکومت رسیدن امیر سوری میدانیم،زدوخوردها و اختلافاتی است که میان مسلمانان و غیر مسلمانان ساکن این‏ سرزمین رخ داده است.از جمله جنگی است که میان مردم ناحیه‏ و الشتان‏46بالا و پائین واقع در جنوب شرقی غور و مسلمانان رخ‏ داده است.

اتفاقا در همین زمان یعقوب لیث صفاری(265-247 هـ ق) که عازم شرق بود،به تکیناباد،که از شهرهای رخج است،رسیده‏ و لک‏لک امیر آنجا را سرکوبی نمود.

بزرگان غور ناچار بسوی سند فراری شدند و در آنجا هم‏ دشمنی و نفاق خود را فراموش نکرده و با هم در زدوخورد بودند. امیر سوری نیز همراه مسلمانان به آن ناحیه رفته و در آنجا سکنی‏ گزید.نامبرده سرسلسله امیران مندیشیان شنسبانی بوده است. از پایان زندگی این امیر نیز اطلاعی در دست نیست.

ملک محمد سوری

پس از امیر سوری اوضاع سرزمین غور گرفتار تا امنی شد و سبکتگین چندبار از خراسان بدانجا لشکرکشی کرده و بر شدت‏ ناامنی‏ها افزوده بود.این ناامنی با روی کار آمدن ملک محمد سوری برای مدتی برطرف شد.هنگامیکه محمود غزنوی بسلطنت‏ رسید ملک محمد خود را مطیع وی دانسته و خراج میداد ولی‏ پس از چندی بفکر استقلال افتاده از دادن خراج سرباز زد.البته‏ فکر خودمختاری وقتی بسر او زد که سپاهیان فراوانی جمع کرده‏ و قلاع محکمی در نواحی حکمرانی خود آماده کرده بود.سلطان‏ محمود که تمام فکرش متوجه کشورگشائی بود از این امر ناراحت‏ (46)-اکنون بدان بالشتان گویند و ضمیمه ناحیه حکومتی ولایت قندهار است.

شده به سوی غور لشکرکشی کرد ملک محمد در قلعه آهنگران‏ بدفاع پرداخت و مدتها به جنگ و ستیز مشغول بود ولی چون‏ دفاع را بی‏نتیجه دید ناچار از قلعهء خارج شده و به خدمت سلطان‏ محمود رفت وی نیز ملک محمد را با پسر کوچکترش که شیش‏ (شیث)نام داشت به غزنین تبعید کرده و پسر دیگر او ابو علی را بجانشینی او برگمارد(400 هجری)ملک محمد در میان راه در محلی بنام گیلان وفات یافت و یا بقولی خود را مسموم کرد.47

سلطان محمود پسر او شیث را از آنجا مجددا به غور باز فرستاد.48

محمد زمجی اسفزاری در این باره عقیده دارد که شیث پسر ملک محمد با کمک پدر از زندان فرار کرد و بدین سبب سلطان‏ محمود فرمان قتل ملک محمد را صادر کرده بوده است.49

ابو علی سوری

ابو علی سوری پسر بزرگ ملک محمد سوری به هنگام‏ حکومت پدر عنوان ولایتعهدی او را داشت وی شخصی بود به‏ اصطلاح سیاستمدار یعنی در هنگام ولیعهدی در بدست آوردن‏ دل مردم کوشش فراوان داشت و زمانی هم که پدرش در مقابل‏ سلطان محمود قیام کرده و بفکر خودمختاری افتاده بود وی در پنهانی به پدر خود خیانت کرده و با سلطان قهار غزنوی رابطه‏ داشت و نسبت بوی اظهار بندگی و کوچکی میکرد و بهمین جهت‏ هم هنگامیکه سلطان محمود ملک محمود سوری را پس از شکست‏ دادن اسیر کرد ابو علی را به امارت غور برگماشت.ابو علی‏ (47)-خوافی:مجمل فصیحی ج 2 ص 113/خواندمیر میر:حبیب السیر ج 2 جزء چهارم‏ ص 379/بیهقی:تاریخ بیهقی ج 1 ص 176،345،677/جوزجانی ج 1 ص 329/کهویهامی ص 120.

(48)-جوزجانی ج 1 ص 329/عتبی:تاریخ یمینی چاپ تهران 1345 ص 314.

(49)-زمجی:روضات الجنات....ص 394.

هنگامیکه به حکمرانی رسید بفکر تحبیب قلوب افتاده و چند مدرسه‏ و یک مسجد جامع بنا کرد.

پس از مرگ محمود غزنوی و بسلطنت رسیدن مسعود، ابو علی چون گذشته،فرمانبردار سلطان غزنوی بود ولی چندی‏ نگذشت که عباس پسر شیث عده‏ای هوادار جمع نموده و بر عموی‏ خائن خود قیام کرد و حکومت را بدست گرفت.

عباس سوری

امیر عباس،بطوریکه بدان اشاره شد،در زمان حکومت‏ عمویش ابو علی،با عده‏ای از جوانان همدست شده او را از حکومت خلع و زندانی کرد و سپس تمام ذخایر و اموال حکومتی‏ را بچنگ آورد.

عباس جوانی بود شجاع و با سیاست و در امور کشورداری‏ سخت‏گیر.وی به دانش و فرهنگ علاقه‏ی خاصی نشان داده و با علم نجوم آشنائی داشته است.

همانطور که گفته شد،عباس امیری بود سختگیر و باانضباط و بهمین سبب هم عده‏ای او را دشمن داشته‏اند.از جمله جوزجانی‏ نیز نام او را بزشتی یاد کرده و مینویسد که در زمان حکومت وی‏ مردم درمانده و عاجز شدند و مدت هفت سال باران نباریده و حیوانات اهلی زادوولد نکردند.

در تاریخ ایران بارها این امر بچشم میخورد که هنگامیکه‏ فرمانروائی نسبت به عده‏ای از مردم مانند شعرا،وقایع‏نگاران، اوقاف‏خواران و امثال آنها سخت‏گیر بوده و به اصطلاح وظیفه‏ آنها را قطع میکرده است،نسبت به او دشمنی کرده و نام او را در آثار خود بزشتی یاد نموده‏اند.

اینگونه اشخاص نیامدن باران،خشک‏سالی و زادوولد نکردن

حیوانات را از گناهان امیر یا سلطان وقت بحساب آورده و این‏ حوادث طبیعی را نتیجه خشونت و بدی وی میدانسته‏اند و گاهی‏ هم پا را از آن فراتر نهاده و برای بدنام کردن وی دست به جعل‏ افسانه‏های عجیب و غریب نیز زده‏اند.50

امیر عباس در زمان حکومت خود دست به ساختن بناهای‏ زیادی زده و برای این منظور،استادان ماهر و برجسته‏ای از اطراف دعوت کرده و بکار گماشته بود.

بالاخره سختگیری‏های امیر عباس بر عده‏ای از مردم یا بهتر گفته شود،بر عده‏ای از راحت‏طلبان و مفتخواران گران آمده، برای برانداختن حکومت وی نامه‏هائی به سلطان ابراهیم غزنوی‏ نوشته و او را به غور دعوت کردند.سلطان ابراهیم نی از این‏ موقعیت استفاده کرده و با سپاهیان فراوان به سرزمین غور حمله‏ آورد.مخالفان امیر عباس از جمله اشراف غور با عده‏ای از طرفداران‏ خود به سلطان ابراهیم پیوستند و امیر عباس را مجبور به تسلیم‏ شدن کردند.سلطان ابراهیم پس از این پیروزی امیر عباس را اسیر کرده به غزنه فرستاد و آنگاه حکومت غور را به پسر او محمد واگذار کرد(حدود سال 450 هجری).

امیر محمد

پس از زندانی شدن امیر عباس بنا بتقاضای اشراف غور سلطان غزنوی پسر امیر عباس بنام محمد را به امارت غور منصوب‏ نمود.این امیر،بنا بگفته جوزجانی،«در غایت حسن خلق و نهایت لطف مزاج و بس عادل و گزیده اخلاق و نیکوسیرت... بقدر امکان در احیاء مراسم خیر و بذل و عدل و احسان جد و جهد نمودن گرفت،سلاطین غزنین را بطوع و رغبت خدمت‏ (50)-از جمله افسانه سکهای امیر عباس است.ر ک جوزجانی ج 1 ص 331 و زمجی ص 394.

میکرد و امتثال و انقیاد مینمود مال معهود میفرستاد...»51در هر حال اوضاع سیاسی سرزمین غور بسبب سرسپردگی و بویژه‏ بذل و بخشش‏های بیمورد امیر محمد مدتی آرام بود تا مرگ‏ او را درگرفت.

امیر قطب الدین حسن

پس از امیر محمد،جانشین او قطب الدین حسن بحکومت‏ غور نشست.در زمان او آرامشی نسبی حکمفرما بود و گه‏گاهی شورشهائی هم رخ میداد که با ارسال سپاه آرام میگردیدند. مهمترین انقلاب در این زمان شورش مردم تگاب از ولایات‏ وجیرستان است که باعث لشکرکشی قطب الدین بدان سوی گردید. هنگامیکه قطب الدین حسن قلعه‏تگاب را در محاصره گرفته بود تیری به او اصابت کرده و کشته شد.سپاهیان وی پس از مرگش‏ بر شدت محاصره و جنگ افزوده و موفق شدند قلعه را گرفته و آنرا با خاک یکسان کنند(493 هجری).

عز الدین حسین

پس از قطب الدین پسرش عز الدین که پدر سلاطین غور نامیده شده است،در سال 493 هجری به امارت نشست.در این‏ زمان سلاطین غزنوی جای خود را به سلجوقیان داده و سنجر سلطان‏ مقتدر آن نواحی بود.عز الدین حسین برای جلوگیری از حمله‏ سنجر بخاک غور پیوسته با ارسال هدایای گرانبها،اطاعت و دوستی خود را نسبت به او ابراز مینمود.وضع سیاسی و اجتماعی‏ سرزمین غور در زمان حکومت این امیر رضایتبخش بوده و مردم، یا بگفته جوزجانی،«علما و زهاد»در امن و امان زندگی میکردند.

(51)-جوزجانی ج اول ص 332.

پسران عز الدین عبارت بودند از ملک شهاب الدین محمد خرنگ ملک مادین و غور،ملک فخر الدین مسعود امیر بامیان‏ و تخارستان،سلطان علاء الدین حسین پادشاه غور و غزنین و بامیان،سلطان سیف الدین سوری پادشاه غور و غزنه،سلطان‏ بهاء الدین سام پادشاه غور،ملک الجبال قطب الدین محمد امیرغور و فیروزکوه و ملک شجاع الدین امیر خراسان و غور.

بخش دوم‏ سلاطین غوری

سیف الدین سوری(541 تا 544 هجری برابر 1146-1149 میلادی)

ملک عز الدین حسین‏52از سه زن خود هفت پسر بجای نهاد. فخر الدین مسعود پسر بزرگ(550 هجری)از یک خدمتکار ترک‏ بود.قطب الدین محمد ملک الجبال دومین پسرش نیز از یک برده‏ بوجود آمده بود و پنج برادر بعدی از زنی از خانواده‏های محترم‏ بدنیا آمده بودند.

سیف الدین سوری بزرگترین برادر از این پنج پسر پس از پدر بعنوان حکمران غور بتخت نشست و بگفته جوزجانی وی‏ (52)-جوزجانی ج 1 ص 5-334/منابع و مآخذ مربوط به دوران امرا و سلاطین غور، تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد،درباره تاریخ مرگ عز الدین حسین چیزی ننوشته‏اند و تنها از بررسی متون میتوان این تاریخ را تعیین کرد.سیف الدین سوری در جمادی الاول سال 543 هجری‏ غزنه را به تصرف آورده است(غفاری قزوینی،قاضی احمد:تاریخ جهان‏آرا ص 141)و جوزجانی‏ (طبقات ناصری ج 1 ص 337)در این مورد چنین مینویسد:«چون ملک الجبال بغزنین رفت و عمارت‏ شهر فیروز کوه مهمل گذاشت سلطان بهاء الدین از سنگه به فیروزکوه آمد و شهر را عمارت کرد... و جلوس او بفیروزکوه(در شهور)سنه اربع و اربعین و خمسمانه بود...»پس با این حساب‏ تاریخ مرگ عز الدین حسین بایستی قبل از این تاریخ یعنی در حدود سال 541 و 542 هجری‏ باشد.همچنین رجوع شود به خوافی:مجمل فصیحی ج 2 ص 241/لین پول:طبقات سلاطین‏ اسلام ص 264-264-بیهقی(ص 938 و 512 سال مزبور را 533 نوشته است که احتمالا اشتباه چاپی میباشد.

«اولین کسی از خاندان شسبی که بر وی اسم سلطان اطلاق‏ کردند»بود.

وی شهر و قلعه آستیه‏53را پایتخت خود کرده و سرزمینهای‏ موروثی را میان برادران تقسیم کرد.

ولایت ورسار سهم قطب الدین محمد ملک الجبال شد و او فیروزکوه را بپایتختی انتخاب و آنجا را بصورت شهری درآورده‏ و به ساختن قلعه‏ای بزرگ دست زد.54

خطه‏کشی به ملک فخر الدین مسعود(550 هجری؟)داده‏ شد.ناحیه سنگه‏55به بهاء الدین سام(544 هجری)رسید که‏ پایتخت آن مندیش بود.منطقه وجیر(اجرستان کنونی)سهم‏ علاء الدین حسین جهانسوز گردید و به شهاب الدین محمد نیز ناحیه مادین واگذار گردید.شجاع الدین علی بن حسین بعنوان‏ سهم خود جرماس‏56را دریافت کرد.57

شجاع الدین علی بزودی از دنیا رفت و برادرانش این ولایت‏ را به پسر او علاء الدین ابو علی دادند.

چندی از این تقسیم املاک نگذشته بود که میان قطب الدین‏ (53)-یکی از شهرهای مهم غور(جوزجانی ج 1 ص 336 و 354/یاقوت:معجم ج 1 و 2 ص 226).

(54)-فیروزکوه یکی از شهرهای عمده و مرکز غورستان بوده که در سال 1222 میلادی توسط قوای چنگیز خان بکلی خراب شده است و تنها اثری که از آن شهر باشکوه باقی مانده است‏ مناره جام است که در آن زمان در مرکز شهر قرار گرفته بوده است(ش 4).محل این مناره،که‏ کسی جز دو حکایات و افسانه‏ها،از وجودش اطلاعی نداشت،در سال 1957 میلادی توسط یکی‏ از باستانشناسان فرانسوی بنام Andre? Maricq پیدا شده است ر ک

Auboyer,Jeannine:Afghanistan und seine Kunst,S.61/Kunst des Orients IX 1/2,S.131 ff.

و همچنین جوزجانی ج 1 ص 335 و خوافی ج 2 ص 506 و Mazaheri,p.168

(55)-یکی از نواحی غور.یاقوت و ابن اثیر آنرا«سنجه»نوشته‏اند.همچنین ر ک جوزجانی‏ ص 337.

(56)-یاقوت الرومی،شهاب الدین:معجم البلدان ج 3 و 4 ص 91/جوزجانی ج 1 ص 340.

(57)-جوزجانی ج 1 ص 340.

محمد و برادران ناتنی او نفاق و اختلاف بوجود آمد و علت اصلی‏ آن در مسئله جانشینی بود.58چنانچه مشهور است قطب الدین‏ داماد بهرامشاه غزنوی بوده است.59

قطب الدین محمد در سال 543 هجری دژ فیروزکوه را که‏ تازه به او واگذار شده بود،ناتمام رها کرده‏60و بحالت قهر به‏ غزنه رفت.بهرامشاه غزنوی از او بگرمی استقبال کرده و مورد لطف و محبت قرارش داد.

قطب الدین محمد در هنگام توقف خود در غزنه روابط بسیار خوبی با اطرافیان بهرامشاه و مردم غزنه پیدا کرده بود ولی‏ کم‏کم عده‏ای از حسودان از وی نزد بهرامشاه بدگوئی کرده و وجود او را خطرناک جلوه دادند.

بهرامشاه نیز که از نزدیکی قطب الدین با اشراف و خوش‏بینی مردم نسبت بوی دچار بدگمانی و حسادت شده بود در اثر آن بدگوئیها تحریک شده و به بهانه‏ای پوچ یعنی بجرم«نظر خیانت در حرم پادشاهی»دستور داد تا در پنهانی او را کشته و در غزنه بخاک سپردند.61

(58)-همان منبع ص 336.

(59)-بطوریکه معلوم است اولین کسی که قطب الدین را داماد بهرامشاه دانسته است‏ ابن اثیر میباشد(ابن اثیر چاپ اویسالا 1851 ج 11 ص 89 و چاپ بیروت ص 135)همچنین‏ رجوع شود به غفاری قزوینی ص 141 و بیهقی ج 1 ص 20-419 و 512.

آقای اعظمی سنگسری در نشریه بررسیهای تاریخی سال 7 شماره 3 و ص 139 بهرامشاه‏ را داماد قطب الدین دانسته‏اند!

(60)-جوزجانی ص 337/غفاری قزوینی،تاریخ جهان‏آرا ص 141.

(61)-جوزجانی ج 1 ص 6-235/ابن اثیر چاپ اویسالا ج 11 ص 89 و چاپ بیروت‏ ص 135/ابو الفضل بیهقی آمدن قطب الدین محمد به غزنه را بنحوی دیگر نوشته و عقیده دارد که‏ وی همراه لشکری برای تصرف غزنه حرکت کرد ولی بدست بهرامشاه اسیر گردیده(تاریخ بیهقی‏ ج 1 ص 512)همچنین ر ک.

Mojumdar,R.C.:The Struggle for empire,p.96/Mu?ller:Der Islam im Mcrgen u.Abenkland 2.Adt.Berlin 1855,S.174/Brockelmanp,Carl: History of the Islamic People,London 1959,p.241-2.

پس از قتل قطب الدین محمد،برادرش سام پسر حسین که‏ در خور بود جانشین او گردید ولی پس از مدت کوتاهی درگذشت.62

قتل ناجوانمردانه این شاهزاده‏ی پناهنده بدست‏ سلطان غزنوی،موجب خشمی عظیم در میان غوریان گردید. همان سال تمام نیروهای نظامی خود را تجهیز کرده و برای گرفتن‏ انتقام رهسپار غزنه گردید.

بهرامشاه که تاب برابری با او را نداشت بدون هیچگونه‏ مقاومتی غزنه را ترک کرده و به لاهور گریخت و سلطان سوری‏ به آسانی شهر غزنه را بتصرف درآورد.63

سبب فرار بهرامشاه به لاهور بخوی معلوم است.پرداخت‏ مبالغ هنگفت پول بعنوان باج و خراج به سنجر،خزانه او را خالی کرده و این امر بطور مؤثر بر قدرت نظامی او اثر گذارده‏ بود و به اینجهت تنها راه امید برای او،بدست آوردن کمک و جمع‏آوری قوا از هندوستان بود.

سیف الدین سوری هنگام حمله به غزنه حکومت سرزمین غور را به برادر خود بهاء الدین(پدر غیاث الدین و معز الدین)سپرده‏ و خود در غزنه با بزرگواری و مهربانی تمام کوشش در تسخیر قلوب مردم نمود.وی عنوان سلطان بخود داده و چون از موقعیت‏ (62)-بیهقی ج 1 ص 13-512/جوزجانی ج 1 ص 338/خواندامیر ج 2 ص 602/غفاری‏ قزوینی ص 141.

(63)-ابن اثیر چاپ اویسالا ج 11 ص 89 و چاپ بیروت ص 135/جوزجانی مینویسد که‏ جنگی میان این دو رقیب رخ داد و سیف الدین سوری بهرامشاه را شکست داده است(جوزجانی‏ ج 1 ص 393)ولی منابع دیگر چنین ذکر کرده‏اند که بهرامشاه بسبب ضعف نیروی نظامی تاب‏ برابری نداشته و قبل از حمله سیف الدین غزنه را ترک کرده و به لاهور فرار نموده است‏ (غفاری قزوینی ص 141/بیهقی ج 1 ص 513 و 419/خواندامیر ج 2 ص 603 و همچنین

Mojumar.p.96/Mu?ller,S.174

و وضع سیاسی خود در غزنه مطمئن بود تمام سپاهیان غوری خود را به غور باز فرستاد و تکیه‏اش بر سپاهیان تازه‏ی غز و غزنه‏ قرار گرفت و بگفته جوزجانی«حاشیه و حشم و کارداران‏ بهرامشاهی را با خود نگاهداشت و بر ایشان اعتماد نمود.64 و تنها کسانی را که نزد خود نگاهداشت سید منجد الدین موسوی‏ و چند نفر از خدمتکاران بسیار نزدیکش بودند.چندی نگذشت‏ که عده‏ای از طرفداران و جیره‏خواران بهرامشاه که بسبب‏ خوش‏باوری و سادگی سیف الدین سوری،مورد اطمینان وی قرار گرفته بودند،خیانت کرده و جریان را به بهرامشاه گزارش‏ دادند65در این موقع فصل زمستان نیز فرارسیده و برای سیف الدین‏ غیرممکن بود که سپاهیان غوری خود را به غزنه فراخواند چون‏ کوهستانها پر از برف و گذشتن سربازان از ارتفاعات در حکم‏ نابودی آنها بشمار میرفت.

بهرامشاه بمحض وصول آن نامه‏ها سپاهی مجهز آماده کرده‏ بفرماندهی حسین بن ابراهیم علوی،یکی از امرای دست نشانده‏ خود در نواحی هندوستان‏66،شهر لاهور را بقصد غزنه ترک‏ نمود.بهرامشاه ناچار شد در ماه ذو القعده،بعلت برف و سرمای‏ زیاد در میان راه چندی توقف نماید67و بالاخره در اوایل ماه‏ (64)-جوزجانی ج 1 ص 394/بیهقی ج 1 ص 419 و Mojumdar,p.96

(65)-همان منابع و همان صفحه‏ها.

(66)-سالار حسین بن ابراهیم علوی را بهرامشاه،هنگامیکه قیام محمد با هلیم را سرکوبی‏ کرده بود،از طرف خود به امارت آن نواحی منصوب کرده بود(مبارکشاه فخر مدبر:آداب الحرب‏ و الشجاعه چاپ تهران 1346 ص 379 و بیهقی ج 1 ص 513)ابن اثیر چاپ اویسالا ج 11 ص 90 و چاپ بیروت ص 135«حسن بن ابراهیم العلوی»نوشته است.همچنین رجوع شود به

Hashmi:The late Gaznawid,p.98/Mu?ller:Der Islam,S.175.

(67)- Koymen.M.A:Buyuk Selcukulu Imparatorlugue Tarihi,Ankara 1954,S.571-4.

از آقای دکتر کورن رومف که در ترجمه صفحه‏هائی از این کتاب بمن یاری داده‏اند سپاسگزاری مینمایم.

ذو الحجه به مرز کابل رسید.68

سیف الدین سوری که ناگهان از حمله بهرامشاه آگاه شد بود،چون دسترسی بسپاه اصلی خود نداشت،در غزنه مشغول‏ جمع‏آوری سپاه گردیده‏69و بهمراهی عده‏ای از سرداران دورو که‏ در ظاهر دم از اطاعت او میزدند بسوی دشمن رهسپار گردید.

در مرز کابل زدوخورد مختصری میان دو رقیب درگرفت و متعاقب آن در روز چهارشنبه اول محرم سال 544 هـ ق(-50- 1149 م)در توغتکین نزدیک کابل جنگ سختی درگرفت‏70که‏ در آن سیف الدین،با وجود شجاعت زیاد و تاتکتیک صحیح نظامی، بسبب خیانت سران سپاه دچار شکست گردیده و ناچار شد بسوی‏ غزنه بازگردد.

بهرامشاه در تعقیب دشمن بسوی غزنه حمله برده و در روز دوم محرم با پیروزی وارد شهر گردید و سیف الدین سوری را اسیر کرد.71

بگفته جوزجانی آخرین جنگ میان این دو رقیب در نواحی‏ سنگ سوراخ رخ داده و سیف الدین سوری پس از شکست خوردن‏ بکوهستان پناه برده و سپس دشمنانش وی و وزیرش سید مجد الدین‏ (68)-همان منابع و بر پایه فتحنامه‏ای که بهرامشاه پس از فتح غزنه برای امیر قماج‏ فرستاده است.

(69)-بیهقی ج 1 ص 419/غفاری قزوینی:تاریخ جهان‏آرا ص 141/جوزجانی ج 1 ص 394 و همچنین Koymen,S.571-4

(70)- Koymen,Selcuk...,S.571-4.

(71)-ابو الفضل بیهقی جریان این جنگ را بطور مختصر چنین نوشته است:«غزنویان‏ سیف الدین سوری را گرفته به بهرامشاه سپردند»(بیهقی ص 420)همچنین ر ک جوزجانی ج 1 ص 5-394/خواندمیر ج 2 ص 602/راوندی:راحت الصدور...ص 175/غفاری قزوینی ص 141/ ابن اثیر چاپ بیروت ج 11 ص 135 و Mu?ller,S.175

موسوی‏72را با وعده امان گرفتار ساخته‏اند.بهرامشاه پس از آنکه سیف الدین سوری و وزیرش را اسیر کرد فرمان داد تا آنها را سوار بر دو شتر نموده و در خیابانهای غزنه بگردانند.

مردم چابلوس یعنی همان کسانیکه مورد لطف و محبت و اعتماد سیف الدین قرار گرفته بودند برای خوشنودی سلطان غزنوی‏ دست به اعمال وحشیانه‏ای زده و بر سر آن دو خاشاک و کثافت‏ میریختند.با این وضع آنها را تا سرپل طاق غزنه برده و در آنجا به دار آوریختند(پنجشنبه دوم محرم سال 544 هجری).

بهرامشاه سپس دستور داد تا سر سیف الدین را از تن جدا کرده و آنرا بخدمت سلطان سنجر فرستادند.73

جسد سیف الدین و وزیرش در غزنه بخاک سپرده شد.74

سیف الدین سوری،بعنوان فرمانده و سلطان یک ناحیه‏ کوهستانی و دورافتاده،نه از نظر موروثی و نه از نظر موقعیت، قادر به اداره کردن یک کشور بزرگ نبود ولی کوشش میکرد که‏ در این راه پیروزی‏هائی بدست آورد.بدنبال آنکه تصمیم گرفت‏ انتقام قتل برادرش را بگیرد،پایتخت معروف بهرامشاه غزنوی‏ را بدون ریخته شدن قطره‏ای خون تصرف کرد.

او با این پیروزی با توده مردم و بزرگان با مهربانی و سخاوت‏ (72)-ابن اثیر نام وی را«السید الماهیانی»نوشته است(ابن اثیر چاپ بیروت ج 11 ص‏ 135)/بیهقی ص 420

(73)-جوزجانی ج 1 ص 5-394/بیهقی ج 1 ص 420 و 512/خواندمیر ج 2 2 602 غفاری قزوینی ص 141/خوافی ج 2 ص 241/عوفی:لباب الالباب،چاپ لیدن 1903 ج 3 ص 276/ ابن اثیر چاپ بیروت ج 11 ص 135

شاعر دربار سلطان سنجر نیز بمناسبت رسیدن سر سیف الدین سوری،خوشخدمتی کرده و چنین سروده است:«دور از سر تو سام بسرسام بمرد-و اینک سر سوری بعراق آوردند»

راوندی:راحت الصدور و روایة السرور...چاپ تهران 1333 ص 175/میرخواند: روضة الصفا ج 4 ص 314 و همچنین Brockelmann,p.242/Mofundar,p.96

(47)-جوزجانی ج 1 ص 345.

رفتار کرد و بجای آنکه مانند سلاطین غزنوی و یا سلطان سنجر از مردم شهر مغلوب مالیاتهای گزاف گرفته و خزانه‏اش را پر کند، سعی کرد که از طریق مهربانی و بخشندگی در قلوب مردم،که‏ در اثر پرداخت مالیاتهای سنگین فقیر شده بودند،جای بگیرد و در نتیجه مردم شهر تسلیم شخصیت معنوی او گردیدند و بهمین‏ سبب توانست مدت هفت ماه یعنی از جمادی الاول سال 543 تا اول محرم 544 در غزنه حکمرانی کند و این بخاطر نیروی شخصیت‏ او بود نه بجهت قدرت نظامیش.

چون وی پس از فتح غزنه بلافاصله لشکرش را به غور فرستاد و مردم غزنه در آن حال با او مخالفتی نداشتند و اگرچند نفر از مورخان از جمله جوزجانی و ابو الفضل بیهقی اهل غزنه‏ را خواهان و طرفدار غزنویان معرفی کرده‏اند مسلما مقصودشان‏ عده‏ای معدود از«خدام آل محمودی»و کسانی که«با سیف الدین‏ سوری ظاهرا دوستی می‏نمودند»75میبوده است.

و اما موضوع پس فرستادن سپاهیان به غور بی‏احتیاطی و ضعف‏ سیاست او را نمیرساند،چون سیف الدین با دقت کامل مراقب موقعیت‏ وخیم و خطرناکی بود که در خراسان و نواحی مرزی غور در حال وقوع‏ بود و ارسال لشکر به غور دوراندیشی او را در این چنین موقعیتی‏ بخوبی نشان میدهد.شکست سلطان سنجر از قراختائیان در نبرد ختلان،نقطه عطفی بود در تاریخ خاندان سلجوقی.حکمران‏های‏ ملوک الطوایفی که در امپراتوری سلجوقی دارای املاک موروثی بودند، در این هنگام یعنی زمان ضعف سلطان،بفکر توسعه قلمروی خود افتاده بودند.

اتسز خوارزمشاه اعلام خودمختاری کرده و حتی دو نفر از (75)-جوزجانی ج 1 ص 394/بیهقی ج 1 ص 419.

فدائیان اسماعیلی را مامور کشتن سلطان سنجر کرده بود76(در حدود سال 533 هجری).حکام و امرای دیگر نیز که مطیع سنجر بودند شروع به غارت اندوخته‏های مردم کرده و دودستگی و نفاق‏ خانوادگی،بین دسته‏های مختلف،کار روزمره شده بود77

بلخ و هرات و نواحی مرزی غور پر از اغتشا بود و امرا و حکمرانان جاه‏طلب،غزهای بدوی را که در ختلان و اطراف بلخ‏ سکونت داشتند،اجیر میکردند و اینها بعنوان مزدور حاضر بخدمت‏ برای هر حکمران جاه‏طلبی بوده و عامل مهمی نیز در موازنه قدرتها بشمار میرفتند.78

سیف الدین سوری از این جریانات آگاه بود و خود را برای‏ مقابله با خطرات احتمالی آماده میکرد.او دستور داده بو تا دژهای‏ نظامی دیگری در نواحی مرزی غور بسازند وگرچه ارتشی نیرومند از سربازان محلی داشت ولی با وجود آن از دسته‏های غز نیز قشونی‏ فراهم کرده بود.79

تمام این مقدمات نشان میدهد که سیف الدین دارای ایده‏های‏ عالی برای آینده‏سازی آسیای مرکزی بوده است.گرچه یک حادثه‏ اتفاقی او را بغزنه کشانید ولی بخوبی به نیروهائی که در مرز کشورش جمع میشدند توجه داشت.سلطان سنجر تمام حواسش را (76)-جوینی:جهانگشای جوینی ج 2 ص 8/خواندمیر ج 2 ص 519 و 631/بارتولد: ترکستان‏نامه ج 2 ص 3-682 و Spuler,S.176

(77)-جوزجانی ج 1 ص 262/خواندمیر ج 2 جزء 4 ص 519 و 631/لبن پول:طبقات‏ سلاطین اسلام ص 159/راوندی ص 174/جوینی ج 2 ص 4 ببعد/بارتولد ج 2 ص 622 ببعد/ یزدی،محمد بن محمد الحسینی،العراضه فی الحکایات السلجوقیه چاپ قاهره 1336 ص 7-96 و همچنین Spuler,S.176

(78) Koymen,Selcuk AUCDF,v.5,S.619.

(97)- Ibid,S.571-4.

متوجه جنگ با قراختائیان و حکام سرکش از جمله خوارزمشاه کرده‏ بود.

سلطان سوری،با اطمینانی که به نیروی جنگی خود داشت، سرپوشی روی نیت خود ننهاده و آشکارا خطبه را در غزنین بنام خود خواند و بر روی نام سنجر خط بطلان کشید.این عمل برای وی‏ کاری بس ساده و آشکار بود زیرا او در برابر سلطان سلجوقی هیچ‏ وظیفه اخلاقی و معنوی نداشت.

غوریان برخلاف سلسله‏های دیگر در بدست آوردن حکومت‏ خویش مدیون غزنویان و سلجوقیان نبودند و تبعیت آنها نیز فقط با قدرت نظامی صورت گرفته بود.سیف الدین سوری کسی بود که‏ به هنر لشکرکشی و قوانین جنگی آشنائی کامل داشت.وی گذشته‏ از آن مشوقی برای پیشرفت علم و دانش نیز بشمار میرفت.

شاعری بنام سید حسن که ضمنا یکی از افسران او نیز بوده‏ در موقع فتح غزنه بدست بهرامشاه دستگیر گردیده و همراه‏ سر سیف الدین بخدمت سنجر فرستاده شده بود80شاعران دیگری‏ نیز بوسیله نظامی عروضی ذکر شده‏اند که بسبب کمبود اطلاعات‏ مولق نمیتوان آنها را هم‏زمان با سیف الدین سوری دانست.

بهاء الدین سام

(اول محرم 544-11 مه 1149 م.تا رجب 544-اکتبر 1149)

زمانی که قطب الدین محمد ملک الجبال به غزنه رفته و در آنجا (80)-عوفی:لباب الالباب ص 276/خواندامیر ج 2 ص 519،31-630/راوندی: راحت الصدور ص 174/لبن پول:طبقات اسلام ص 60-159 و

Witfogel,History of Liao,p.619

نظامی عروضی نیز خود را به دودمان غوری منصوب میداشته است و چهارمقاله را بنام ابو الحسن علی‏ غوری پسر فخر الدوله مسعود پسر عز الدین حسین تالیف کرده و در سال‏های 551 و 552 بپایان‏ رسانیده است(چهار مقاله چاپ تهران 1341 دیباچه و ص 132)

کشته شد،بهاء الدین سام از سنگه،مقر خود،به فیروزکوه آمده و زمام امور آن ناحیه را بدست گرفت.وی دستور داد تا بنای ساختمان‏ قلعه فیروزکوه را که هنوز بپایان نرسیده بود ادامه دهند.هنگامیکه‏ سیف الدین سوری،در جمادی الاول سال 543 هجری عازم غزنه بود، بهاء الدین سام را بعنوان جانشین خود،بحکومت غور منصوب رکد. نامبرده از سال 544 فیروزکوه را بپایتختی برگزیده و ساختمان‏ شهر و قلاع آنرا که قطب الدین محمد ناتمام گذارده بود بپایان‏ رسانید.81

پیروزی سیف الدین سوری در غزنه هیجان عظیمی در مردم غور بوجود آورده و تحرکی چشمگیر در امور سیاسی و آمادگی بیشتر جنگی در سرزمین غور،که میان دو نیروی قدرتمند غزنوی و سلجوقی‏ قرار گرفته بود،بوجود آورد.

بهاء الدین سام،به پیروزی از سیف الدین سوری،پیش‏بینی‏های‏ دفاعی مهمی در سرزمین غور انجام داد و دستور داد تا چهار دژ محکم‏ نظامی در مرزهای غور بنا کردند.82طبیعت نیز در سرزمین‏ کوهستانی غور برای تشویق مردان به تسلط در ارتفاعات و پرتگاهها و دفاع از سرزمینشان کمک شایانی کرده بود.

دژهای نظامی نامبرده عبارت بودند از دژ کجوران‏83گرمسیر و غور،قلعه شور سنگ در ارتفاعات هرات،قلعه بندار در کوهستانهای‏ غرجستان و بالاخره دژ فیروز میان غرجستان و پارس‏84

از این چهار دژ نظامی سه دژ در مرزهای شمال غربی غور،یعنی‏ (81)-جوزجانی ج 1 ص 337

(82)-این منطقه در کوهستان غور قرار دارد.بنا بگفته بیرونی این ناحیه در طول 89،33 درجه قرار داشته است(حدود العالم ص 343)

(83)-این منطقه در شرق هرات،جنوب مرورود و شمال غزنه قرار داشته است و در زمان یاقوت‏ به غرچستان معروف بوده است...(یاقوت:معجم ج 5 و 6 ص 79-278)

(84)-جوزجانی ج 1 ص 337(مادین و نادین)

در کناره نواحی هرات و غرجستان بنا گردیده بودند چون این نواحی‏ بسبب کم بودن ارتفاع کوهستانها،آسانترین راه برای حمله به‏ سرزمین غور بحساب میامد.این اقدامات تدافعی در مرز هرات، احتمالا بسبب ترس از سنجر بود.

پیروزی سلطان سیف الدین سوری در غزنه و بوجود آمدن ارتش‏ نیرومند بهاء الدین،موقعیت مناسبی بوجود آورده بود تا غوریان‏ بتوانند با شاران غرجستان،همسایگان مجاور،پیمان دوستی و اتفاق برقرار کنند.85

بعد از قتل سف الدین سوری در غزنه،بهاء الدین سام در محرم‏ سال 544 هجری(-1149 م)در فیروزکوه بتخت نشست‏86و بلافاصله،با علم به آنکه بهرامشاه دارای ارتشی نیرومند بود، مقدمات کینه‏جوئی قتل برادرش را تدارک دید.بطوریکه از متن سکه‏هائی که بهاء الدین پس از جلوس بتخت سلطنت،ضرب‏ کرده است،برمیاید،وی عنوان سلطان اعظم بر خود نهاده و برای‏ اظهار وفاداری موروثی خود نسبت به سلسله سلجوقی چاره‏ای‏ اندیشیده و دستور داد تا نام ملکشاه مرحوم را در پشت سکه‏های رایج‏ حک نمایند.و برای اثبات و نشان دادن خودمختاری و عدم رضایت‏ و اطاعت نسبت به فرمانروائی سلطان سنجر دستور داد تا نام او را از سکه‏ها حذف کنند.

دلیل عدم رضایت و دشمنی بهاء الدین با سنجر بخوبی آشکار است.فرستادن سر بریده سیف الدین سوری توسط بهرامشاه‏ برای سنجر87و نامه‏هائی که سنجر برای اقدامات بهرامشاه ارسال‏ (85)-همان منبع و همان صفحه«...باشاران غرستان اتصال کرد...»توضیح آنکه در گذشته‏ حکام یا پادشاهان را در این نواحی شمار میگفته‏اند(ر ک مبارکشاه:آداب الحرب و...ص 247 و خواندمیر ج 2 ص 379.)

(86)-جوزجانی ج 1 ص 38-337.

(87)-بیهقی ج 1 ص 420/راوندی ص 175/خوافی ج 2 ص 241

داشته بود،برای تشریح اینکه چرا بهاء الدین سام از وفاداری‏ نسبت بسلطان سنجر سرباز زده بود کافی میباشد.

بهاء الدین پس از تجهیزات لازم برای خونخواهی برادر مقتول خود به غزنه لشگر کشید و پیش از حرکت،علاء الدین‏ حسین را بعنوان جانشین خود،معین نمود.هنگامیکه بهاء الدین‏ بقصد غزنه در راه بود در محلی بنام گیلان‏88بسبب ناراحتی و غصه و یا بمرض آبله یا سرسام وفات کرد.89

تاریخ مرگ بهاء الدین بوسیله هیچیک از تاریخنویسان ذکر نگردیده ولی مدارک مربوطه ثابت میکند که درگذشت او درست‏ قبل از زمستان سال 544 هجری یا دقیقتر گفته شود پیش از رجب‏ آن سال اتفاق افتاده است.

بهاء الدین با ملکه گیلان دختر ملک بدر الدین گیلان ازدواج‏ کرده و از او دو پسر بنام محمد که بعدا غیاث الدین محمد نامیده‏ شد و شهاب الدین(که لقب معز الدین یافته بود)و سه دختر به‏ نامهای ملکه جبال(مادر تاج الدین زنگی)،حره بلالی و بالاخره‏ ملکه خراسان داشت.99

(88)-محلی بوده در نزدیکی غزنه

(89)-جوزجانی ص 338،علاء الدین جهانسوز درست پس از مرگ بهاء الدین سام بسوی غزنه‏ لشکرکشی کرده و بنا بگفته ابن اثیر،وی در سال 545 هجری به هرات رسیده و طبق نوشته فخر مدبر این حمله در زمستانی بسیار سخت صورت گرفته است یعنی بهاء الدین بلافاصله پس از شکست و کشته شدن سیف الدین سوری حمله را آغاز کرده است.درباره علت مرگ بهاء الدین عقاید مختلفی‏ ابراز گردیده است.جوزجانی ج 1 ص 338:«از غایت فکر و غم...»

خواندمیر:حبیب السیر ج 2 ص 602«در اثناء راه سام بعلت سرسام درگذشت»

قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان‏آرا ص 141«...آبله برآورده فوت شد.»

ابن اثیر در الکامل ج 11 ص 135«فمات بالجدوی».همچنین ر ک.

Mojumder:The struggle for empire...,p.96

(90)-جوزجانی ص 8-337

عقدنامهء کهن بامیان‏ از قرن پنجم

بسم.... این خطی است که نبشته آمد فرآن سبیل که میخواست الیاس بن‏ شاه بن منصور...

شهر ناز بنت صعلوک بن ابو نصر بزنی نکاح درست صحیح چنانک‏ خدای تبارک و تعالی فرمود و رسول صل الله علیه.اصل کابین سه‏ هزار درم آنچ نیمه باشد یک هزار پانصد درم بداد آن جمله این‏ کابین چهار پاره زمین اندر شهر بامیان..هار...فنج بهار1 زیر یک سرای بده فنج بهار...یکی را نام حراحی خوانند دیگر پاره را نام تاوک خوانند سه دیگر پاره را نام زیر جوی خوانند چهارم پاره را براکوه خوانند درختان که در براکوه است سپیدار غیران از جمله این چهار پاره زمین درخت سپیدار باغ فنجبهار سرای فنج بهار سرای لاسون جمله این همه از چهل و چهار تلید هفت تلید مشاع نابخش کرده پاره حراحی را اول حدش‏ زمین سرهنگ بو الفتح و دیگر حدش زمین دهقان(دهناز؟)بن شاه‏ زمین ناوک را...

(1)-فنج بهار در چند جای این سند آمده است بنظر نگارنده سرب بنج بهار یا بنج و مار یعنی پنج پرستشگاه میباشد.برای کسب اطلاع بیشر ر ک مزدیسنا و ادب فارسی،بهره دقیقی و البلدان‏ اثر احمد بن ابی یعقوب از دوست دانشمند و ارجمند آقای دکتر علی فاضل که این مطلب را بمن گوشزد کرده و راهنمائی نمودند بسیار سپاسگزارم

بن شاه زمین سرهنگ بو الفتح سه دیگر حدش زمین سرهنگ‏ سرهنگ بو الفتح زمین خواجه عبد الرحمن چهارم حدش طریق دشت‏ زمین ناوک را دو حدش جوی مادیان سه دیگر حدش زمین دیم.عمر بقال زمین عبد الرحمن بن علی چهارم حدش زمین والده عبد الرحمن‏ بن علی زمین زیر جوی را اول حدش زمین دیم.عمر بقال دیگر حدش زمین دهقان بن شاه بن منصور سه دیگر حدش چهارم حدش‏ جوی مادیان زمین براکوه با درختان بید زردآلو سپیدارها که بر سر این زمین است اندحهار اول حدش جوی کاکر داغ دیگر حدش‏ درختان علی بن شاه سه دیگر حدش جوی مادیان چهارم حدش زمین‏ درختان بیدان و زردآلو یکی باغ بده فنجبهار زیرین است اول‏ حدش طریق ده دیگر.

حدش سرای دان سه دیگر حدش باغ علی بن ابو الحسن چهارم‏ حدش خلف سرای که در ده فنجبهار زیرین است اندر چهار حد اول‏ حدش سرای بو نصر بن هوشنگ دیگر حدش راه ده سه دیگر حدش‏ خانه خلف بن محمد(بو حمد بن خلف؟)چهارم حدش خانه

سرای که در ده لاسونست اندر چهار حد اول حدش خانه مالک؟ بن ابراهیم بن یوسف الخیاط دیگر حدش طریق سه دیگر حدش

خانه...احمد بن ابو المظفر چهارم حدش کوه.بستد شهرناز بنت صعلوک بن ابو نصر از شوی خود الیاس بن شاه بن منصور از جهت کابین جمله این زمینهای درختان باغ سرای‏های که حد کردیم وصف کردیم از جمله چهل چهار تلید هفت تلید(؟)مشاع‏ نابخش کرده بدین...خود داد با همه حقهای و زمینهای درختان‏ را باغ را اندر آمدن آب بیرون شدن آب زیر....

با همه حقهای آبی سرابها و اندر امدن وی بیرون شدن وی‏ زیر وی زیر وی با همه حقهای وی بخرید؟شهرناز بنت صعلوک.

بن ابو نصر از شوی خود الیاس بن شاه بن منصور از جهت

کابین بخرید(؟)جمله این زمینهای درختان باغ سرای‏های از جمله‏ چهل چهار تلید

هفت تلید مشاع نابخش کرده بخرید سه هزار درم انچ نیمه باشد یک هزار پانصد درم از جمله این سه هزار دوم کابین که مرا با شوی خود الیاس بن شاه حق بود بدین حصه زمینهای درختان باغ‏ سرای‏های که نام‏زد کردیم وصف کردیم با همه حقهای وی.

مشاع خریدم برین سه هزار درم و این حصه زمینهای درختان‏ باغ‏سرای...قوم خود شهرناز بنت صعلوک سپرد ملک و بستد (ویست)و حق ویست

و بستد این شهرناز بنت صعلوک این حصه زمینهای باغ درختا سرای‏های در قبض خود گرفت گرفتنی که آن را بازگشتن نباشد

بدین سه هزار درم کابین قطع کردم من از جهت کابین تا شوی‏ خود الیاس بن منصور خصومتی نماند نه برین جهان نه برای جهان‏ و اگر کسی دعوی کند باطل باشد هر حقی که مرا بود در کردن شوی‏ خود الیاس بن شاه همه بدین حصه زمینهای درختان باغ‏سرای‏های‏ قطع کردم

و الیاس بن شاه درک زمان بپذیرفته اگر کسی دعوی کند حصه این‏ زمینهای را درختان را باغ را سرای‏ها را دعوی باز دارم و اگر بعلم عاجز

شوم بهای آن باز دهم و هر دو خصم بدین رضا دادند شهرناز بنت صعلوک این زمینهای درختان باغ‏سرای‏های از جمله چهل چهار تلید هفت

مشاع نابخش کرده در قبض خود گرفت از جمله این کابین‏ سه هزار درم بیزار شد و این خط نبشته آمد بعقل تمام بطوع‏ برغبت...تا دست وی حجت باشد بگواهی کسهای که نامهای خود باخر این خط مسما کردند و این خط نبشته امد هفده روز گذشته از ماه ذو القعده سنه‏ سبعین و اربع مایه

شهد دهقان بن شاه...شهد احمد بن...علی و کتب بخطه. شهد...حسن بن علی و کتب بخطه شهد علیمحمد و...امیرک و کتب باملاه.شهد امیرک ابو نصر بن احمد و...شهد حسن بن میرک‏ معروف بوالی و کتب بخطه...شهد ابو نصر بن...و کتب باملاه. شهد..شهد...،...